

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۷، پاییز ۱۳۹۴

موانع هم‌گرایی اجتماعی - فرهنگی ایران و افغانستان در دوران پهلوی

بهرام موسوی^۱
مرتضی دهقان‌نژاد^۲
مرتضی نورائی^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۴/۲/۲۹

چکیده

پس از تأسیس کشور افغانستان، زمینه مناسبی برای تبدیل این سرزمین به یک واحد سیاسی مستقل فراهم شد. از آن پس، به دلیل جهت‌گیری جریان‌های داخلی افغانستان و مداخلات خارجی، این کشور نتوانست در عرصه‌های اجتماعی و به‌ویژه در حوزه فرهنگی به تعاملی هم‌سو و سازنده با ایران دست یابد. با وجود تمامی اشتراک‌های فرهنگی و زبانی، دامن زدن به اختلاف‌های سیاسی،

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ musavi.bahram@gmail.com

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ mdehqannejad@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ m.nouraei@ltr.ui.ac.ir

اجتماعی و اقتصادی، سطح روابط اجتماعی- فرهنگی ایران و افغانستان را دچار لطمه‌های جبران‌ناپذیری کرد. تلاش برخی کنش‌گران افغان در ایجاد هویتی نوین برای افغانستان با تأکید بر پشتون‌گرایی سیاسی- فرهنگی، تقابل با زبان فارسی، دوری‌گزینی از ایران در حوزه آموزش عملیات عمومی و رویکرد به کشورهای ثالث، بر عمق واگرایی فرهنگی میان دو کشور در دوران پهلوی افزود. این مقاله با رویکردی تاریخی- تحلیلی، مهم‌ترین موانع هم‌گرایی اجتماعی- فرهنگی میان دو کشور را با تأکید بر اسناد وزارت امور خارجه ایران و منابع افغان مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ایران، افغانستان، دوران پهلوی، موانع فرهنگی هم‌گرایی.

۱. مقدمه

ایران و افغانستان از دیرباز جزئی از یک حوزه جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، زبانی و دینی بوده‌اند. بعدها بنابه دلایل تاریخی و مداخلات سیاسی، افغانستان از ایران جدا شد. باوجود تمامی مشترکات، این دو واحد سیاسی مستقل نتوانسته‌اند روابطی عمیق و اثرگذار در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی با یکدیگر داشته باشند. قسمتی از این تنش‌ها و کشاکش‌ها محصول و بازمانده برخی منازعات ناشی از پراکندگی جغرافیایی فرهنگ‌ها در حوزه فرهنگی- تمدنی ایران بوده است.

تأکید دولت افغانستان بر قومیت واحد و نژاد غالب- پشتون- علاوه بر محرومیت‌های سیاسی و فرهنگی برای سایر اقلیت‌های آن کشور، محدودیت‌های فرهنگی و تنگنمایی نیز برای خط و زبان فارسی، به‌عنوان یکی از یادمان‌های مشترک تاریخی، ایجاد کرد؛ مسئله‌ای که نمی‌توانست از چشم اهل فرهنگ ایران مغفول بماند و عکس‌العمل‌های برآمده از آن، گسست فرهنگی و تقابل دو کشور را در پی داشت. نقش روشنفکران، روزنامه‌ها،

مورخان و محققان در این وادی کمتر از مسائل مذهبی و چالش‌های مرزی نبود و اسباب نثار توأم با دخالت دول خارجی را، از ترکیه گرفته تا انگلیس و آمریکا و روسیه، در تار و پود آن می‌توان مشاهده کرد.

بررسی عوامل یادشده که بنیادی‌ترین موضوعات در بستر واگرایی اجتماعی- فرهنگی میان دو کشور در دوران پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷ش / ۱۹۲۵-۱۹۷۹م) است، تا حد زیادی مانع از برقراری روابط بهینه و مطلوب در دوره مورد بحث میان دو کشور بوده است. مسئله محوری مقاله این است که چرا دولت‌های ایران و افغانستان با وجود تمامی اشتراکات تاریخی نتوانسته‌اند به دیدگاه‌های مشترکی در حوزه مسائل فرهنگی دست یابند.

مقاله در پی پاسخ به پرسش یادشده از جوانب متعدد، با تأکید بر نقش پشتون‌گرایی در افغانستان، جریانات سیاسی- فرهنگی در این کشور توأم با نقش دولت‌های بیگانه و تلاش برای دست‌یابی به دیدگاهی نسبتاً جامع، ولو در موضوع یادشده است.

مقاله در زمینه‌های مورد بررسی، از پشتون‌گرایی تا سیاست‌های فرهنگی دو کشور و نقش مداخله‌های خارجی، به نتایجی چند دست یافته است که با ادبیاتی تاریخی- تحلیلی بدان پرداخته می‌شود.

از نظر پیشینه تحقیق، تاکنون مطالب پراکنده‌ای در مجلات و برخی آثار تألیفی به نگارش درآمده است که از آن جمله می‌توان به نوید^۱ (۱۹۹۸) اشاره کرد که در کتاب *Religious Response to Social change in Afghanistan (1919-1929)* به گوشه‌هایی از تلاش‌های انجام شده در زمینه هویت‌سازی ناسازگار با جامعه افغانستان و واکنش اجتماعی این تلاش‌ها پرداخته است؛ اما از ارتباط هویت این سرزمین و پیوند آن با حوزه فرهنگی ایران سخنی به میان نیامده است. در دیگر آثار تألیفی اروپایی نیز فقط به گذشته تعاملات اشاره شده و کمتر به زمینه‌های هم‌گرایی و موانع آن پرداخته شده است. همچنین، می‌توان به آثار تألیفی در ایران و افغانستان اشاره کرد که در تمامی آن‌ها بیشتر به روند تحولات تاریخی این سرزمین پرداخته شده و موضوع بسترهای تعامل و هم‌گرایی و موانع آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه کتاب‌های *افغانستان در مسیر*

تاریخ^۱ و ظهور افغانستان نوین^۲ از این جمله‌اند. طالب قندهاری نیز در کتاب نگاهی به دیروز و امروز افغانستان^۳ فقط به دنبال برجسته‌سازی عناصر فرهنگی افغان است و کمتر سعی دارد مشترکات و تعاملات را بررسی کند. در مقاله «ایران و افغانستان»^۴ و کتاب افغان‌نامه^۵ از افشار یزدی، نویسنده به‌طور گذرا به موضوع هم‌گرایی فرهنگی اشاره دارد. در دیگر آثار تألیفی نیز می‌توان مطالبی به‌صورت پراکنده در این زمینه یافت؛ اما نکته درخور توجه این است که اغلب مؤلفان افغان به دنبال هویت‌سازی، ناچار به نادیده گرفتن مشترکات و پیوستگی تاریخی این سرزمین با ایران هستند و در مقابل، نویسندگان ایرانی نیز به دلیل حاشیه‌ای بودن افغانستان در تحولات منطقه‌ای اخیر کمتر به موضوع مورد نظر اشاره دارند. از این رو، در ادامه ضمن بررسی جریان پشتون‌گرایی در افغانستان به موانع مختلف در مسیر هم‌گرایی در دوره پهلوی پرداخته می‌شود.

۲. پشتون‌گرایی سیاسی

نفوذ فزاینده غرب در آسیا و خاورمیانه، و افزایش آگاهی‌های اجتماعی از رهگذر ارتباط با دولت‌های قدرتمند اروپایی، به تدریج باعث به‌وجود آمدن زمینه‌های ملی‌گرایی و دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی نزد بسیاری از ملل مشرق‌زمین و کشورهای اسلامی شد. از این منظر، تلاش افغانه در مناطقی از گستره جغرافیایی خراسان که با آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی ایران پس از سقوط دولت صفویان و حضور دولت‌های گذرا و ناپایدار در ایران سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی همراه بود، شرایط خاصی را در آن منطقه ایجاد کرد؛ احساسات پرشوری که در آن مسائلی چون زبان و ادبیات و تاریخ، و در مراتبی فروتر، حوزه‌های جغرافیایی و آداب و سنن و باورداشت‌های قومی، اسباب تفارق و تمایز ملت‌ها و واحدهای سیاسی جدید از یکدیگر می‌شد و منافع ماندگار و پیچیده ابرقدرت‌های

۱. غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۸۹). *افغانستان در مسیر تاریخ*. ج ۲. تهران: عرفان.

۲. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸). *ظهور افغانستان نوین*. ترجمه علی‌عالمی کرمانی. تهران: عرفان.

۳. طالب قندهاری، محمدحسین (۱۳۶۲). *نگاهی به دیروز و امروز افغانستان*. قم: کانون مهاجر.

۴. افشار یزدی، محمود (۱۳۲۴). «ایران و افغانستان». *آینده*. س ۳. ش ۷.

۵. _____ (۱۳۵۹). *افغان‌نامه*. ج ۲. تهران: موقوفات محمود افشار یزدی.

اروپایی و تبلیغات و آموزه‌های آن‌ها سودای استقلال‌طلبی و هویت مستقل براساس مؤلفه‌های هویت‌بخش را در میان ملل شرقی به سرعت گسترش می‌داد.

بنابراین، موج و خیزش ملی‌گرایی به‌ویژه تأکید بر قومیتی خاص، به‌عنوان محور حاکمیت، و تمایز از سایر قومیت‌ها و ملل مورد توجه قرار گرفت؛ به‌ویژه نزد مللی چون ایرانیان و افغانه که روزگاری دراز دارای نام و ملیت و زبانی یکسان و تاریخی مشترک بودند. بدین سان ملی‌گرایی، باستان‌گرایی و توسل به تاریخ و افسانه‌های بی‌بنیان، به‌عنوان یک استراتژی راهبردی، مورد توجه کنشگران سیاسی، مورخان، ادبا و روشنفکران آرمان‌خواه ملی‌گرا قرار گرفت. به نظر گیدنز (۱۳۸۲: ۲۸۱)، ملی‌گرایی در این دوره حالت روحی مسلط بر همه دنیا بوده است. به نظر وی «ملت» مؤثرترین شکل سازمان‌دهی اجتماعی و «ملت-دولت» نیز بهترین ساختار سیاسی است. از عصر انقلاب‌ها تاکنون مهم‌ترین پیوند افراد دلبستگی‌ای است که به ملت خود احساس می‌کنند.

اگرچه اولین نشانه‌های ظهور ملت در اواخر قرن هفدهم بروز کرد، فقط در اواخر قرن هجدهم است که می‌توان از ملی‌گرایی به‌عنوان شکل ایدئولوژیک عشق به یک ملت و یا جامعه قومی خاص سخن راند (Hobsbawn, 1990: 18).

۳. پشتون‌گرایی فرهنگی و ترویج زبان پشتو

حکومت افغانستان و دولت‌مردان پشتون‌تبار آن، علاوه بر تلاش در راستای ایجاد هویتی تازه و مستقل از حاکمیت‌های سیاسی ایران پس از کشاکش‌های منجر به استقلال و انتزاع از ایران، در تکاپوهای هدفمند که از تحریکات خارجی نیز بی‌بهره نبود، دایره پشتون‌گرایی قومی-سیاسی را به ساحت موضوع‌های فرهنگی نیز کشاندند تا هویت کشور افغانستان وجوه تفاریق بیشتری نسبت به همسایگان به‌ویژه ایرانیان داشته باشد؛ اقداماتی که علاوه بر ایجاد دردهای سیاسی، حوزه تعاملات فرهنگی و اشتراکات برخاسته از آن را به تدریج دچار مشکل کرد. اولیای امور افغانستان به‌خوبی از تأثیر زبان، دین، نژاد، تبار قومی و جغرافیای سرزمینی در شکل‌گیری هویت ملی خود باخبر بودند (Gellner, 1983: 54).

با آنکه طی قرون متمادی مردم افغانستان به زبان نیاکان خود- فارسی- سخن می‌راندند، پس از استقلال، متولیان امور به تدریج در پی آن برآمدند تا نژاد خاصی از ساکنان افغانستان را به عنوان صاحبان نخستین آن بشناسانند و زبانی مستقل را که با نژاد پشتون سنخیت داشته باشد، مطرح و آن را به عنوان زبان ملی معرفی کنند؛ اگرچه آثار و نشانه‌هایی کم‌رنگ از زبان و ادبیات پشتو، به عنوان قسمتی از مرده‌ریگ علمی- ادبی افغان‌ها، بازمانده بود. پس از مرگ دوست محمدخان در سال ۱۲۷۹ق/ ۱۸۶۲م، پسر و ولیعهد او، شیرعلی‌خان در هرات بر تخت نشست. از مهم‌ترین اقدامات اصلاحی امیر افغان تشکیل ارتشی منظم و آموزش دیده بود. برای تعلیم سپاهیان جزوه‌هایی به زبان پشتو تألیف شد. «این اولین اقدامی بود که در راه رسمیت دادن به زبان مذکور اتخاذ گردید؛ زیرا تا آن وقت کارهای رسمی تماماً به زبان فارسی دری انجام می‌شد» (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۱/۳۴۴).

این سیاست علاوه بر پشتونی کردن افغانستان و نادیده گرفتن سایر اقوام و قبایل، گسست بیشتر فرهنگی ایران و افغانستان را موجب شد. گرچه در زمان امیر عبدالرحمن، او برای طرفداری از ادبیات فارسی، این زبان را به عنوان زبان رسمی کشور پذیرفت و یادگیری زبان پشتو یا دیگر زبان‌ها را تشویق نمی‌کرد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۹۰)؛ اما در زمان جانشین وی، امیر حبیب‌الله‌خان، زبان فارسی دوباره مورد بی‌مهری قرار گرفت و امیر افغان دستور داد در سیستم آموزشی، فراگیری زبان پشتو و در کنار آن زبان‌های ترکی، انگلیسی و اردو مورد توجه معلمان و متعلمان قرار گیرد. در راستای اصلاحات آموزشی در افغانستان به ویژه پس از بروز جنگ جهانی اول، روش آموزشی ترکیه الگو قرار گرفت. این تغییر، احساس پان‌اسلامی را که در آن زمان در افغانستان متداول بود، منعکس می‌کرد. علاوه بر این، افغان‌ها از روشی که ترک‌ها- رهبر معنوی مسلمانان سنی مذهب- به کار گرفته بودند؛ یعنی استفاده از علوم غربی بدون کنار گذاشتن سنت‌های خود، متأثر شدند. برنامه تحصیلی ترکیه به تدریج در افغانستان مورد استفاده قرار گرفت و تعدادی از معلمان ترک نیز به خدمت گرفته شدند (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۱۰، سند ۱۲۱).

به نظر می‌رسد این حرکت اگرچه از نظر سیاسی هوشمندانه نبود، مصلحت‌جویانه بود؛ چون اعتراض سنت‌گرایان را به پذیرش باورها و تکنیک‌های نوین، خنثی می‌کرد. بعلاوه

اسباب رضایت رهبران قدرتمند سنی افغانستان را از دولت شیعه ایران فراهم می‌کرد و از جانبی تمایل قلبی نواندیشان افغان بود (مجددی، ۱۳۸۷: ۱۵۵).

از اقدامات فرهنگی - اصلاحی حبیب‌الله خان سوی توجه ویژه به زبان پشتو و گسترش زبان‌های غیرفارسی، موافقت وی با انتشار روزنامه دولتی *سراج‌الانخبار* بود که «مضمون اصلی روزنامه به پیروی از سیاست ترکان جوان در عثمانی، ناسیونالیسم آمیخته با پان‌اسلامیسم، ترویج معارف و تعلیم و تبلیغ زبان پشتو بود» (زابلی، ۱۳۸۰: ۹۶).

با قدرت‌یابی امان‌الله خان، وی نیز پس از تصویب قانون اساسی اعلام کرد که می‌خواهد زبان پشتو را در کشور تعمیم دهد (*پنتیون زغ*، ش ۱۳۴: ۱۸). بدین منظور انجمنی به نام «مرکه پشتو» برای شناسایی و ترویج زبان مذکور تشکیل داد. سیاست‌های فارسی‌زدایی او در این راستا به شدت از سوی اصلاح‌طلبانی چون محمود طرزی پیگیری شد (توال، ۱۳۸۳: ۹۵).

طرزی با ترویج نام افغانستان، در طرد نام خراسان از این سرزمین نقشی مؤثر ایفا کرد. احساسات ناسیونالیستی این اندیشمند وابسته به طیف بانفوذ ترکان در دربار امان‌الله خان تا آنجا پیش رفت که نام جریده خود را به *سراج‌الانخبار افغانیه* و فامیلی خود را از «طرزی» به «طرزی افغان» تغییر داد (غبار، ۱۳۸۹: ۲/ ۷۹۴). امان‌الله خان برای تقویت سیستم آموزشی، دستور استخدام معلمان مصری و ترک و هیأت‌های آموزشی فرانسوی و آلمانی را صادر کرد (گرگوریان، ۱۳۸۸: ۲۹۷-۲۹۸)؛ حال آنکه حکومت افغانستان بسیاری از کمبودهای آموزشی خود را، از معلم گرفته تا تهیه متون آموزشی، از طریق دولت ایران و با بهره‌گیری از اهل فن فارسی‌زبان تأمین می‌کرد (*اسناد وزارت امور خارجه*، ۱۳۰۸، سند ۷۴).

اختلافات اعتقادی و مذهبی افغانستان با حکومت شیعی ایران و تحریکاتی که علمای سنی افغان، به‌عنوان یکی از ارکان قدرت و تصمیم‌گیری، در این خصوص اعمال می‌کردند و در کنار آن جنبش‌های ملی‌گرایانه و تفکرات ناسیونالیستی متکی بر باورهای قوم‌مدارانه پشتونی و حمایت دولت‌های بریتانیا، روسیه و ترکیه از چنین تفکراتی، باعث شد به‌رغم بازدید امان‌الله خان از ایران، در بازگشت علاوه‌بر حمله به حکومت ایران و نادیده‌انگاری حسن هم‌جواری، در اقدامی مکمل سیاست‌های ضدایرانی - ضدشیعی خود

دستور دهد علاوه بر تجهیز مراکز فرهنگی افغانستان به سبک ترکیه و استخدام معلمان و اطبای ترک، زبان ترکی، به‌عنوان زبان دوم، در مدارس این کشور تدریس شود (همان، سند ۷).

با پایان حکومت زودگذر حبیب‌الله کلکانی- بچه‌سقا- سیاست پشتونی کردن افغانستان از سوی پادشاه جدید افغانستان، محمدنادرشاه، پیگیری شد. وزارت‌خانه‌های مهم در این دوره در دست افراد ناسیونالیست و نژادگرایی بود که قوم و فرهنگ و زبان پشتون را برتر از سایر اقوام و زبان‌ها به‌ویژه زبان فارسی می‌دانستند. برای نمونه «وزارت داخله در کابینه محمدهاشم‌خان به محمدگل‌خان مومند، سردهسته برتری خواهان فرهنگ و ادبیات پشتون، سپرده شد» (طالب قندهاری، ۱۳۶۲: ۳۱).

محمدگل‌خان مومند که با شیعیان و فارسی‌زبانان افغانستان سر‌عناد داشت، به اقدامات عملی برای ترویج و به‌کارگیری زبان پشتو در دوایر دولتی و مؤسسه‌های آموزشی و حتی در بین مردم کوچک و بازار دست زد. نامبرده، کارمندان اداراها را به فراگیری زبان پشتو واداشت و در زمان تصدی پست وزارت به نامه‌هایی که به زبان پشتو نوشته نمی‌شد، ترتیب اثر نمی‌داد (زابلی، ۱۳۸۰: ۶۲).

محمدنادرشاه با دادن امتیازهایی به قبایل پشتون به‌ویژه مردم جنوبی و به‌کارگیری آن‌ها در شورش‌های داخلی، بدبینی خفیفی را که بین پشتون‌ها و تاجیک‌ها بود، شدت بخشید. «برنامه‌تعمیم زبان پشتو [...] اختلاف میان اقوام را گسترش داد» (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۱/ ۴۷۹).

قدرت‌یابی محمدظاهرشاه هم نتوانست تب پشتون‌گرایی و مخالفت با زبان و ادبیات فارسی را در افغانستان فروکش کند. هاشم‌خان، نخست‌وزیر مقتدر افغانستان، در این دوره اعلام داشت: «با لغو زبان فارسی، زبان پشتو زبان رسمی شود. افسانه‌ها و اشعار ما آن موقع برای هرکس قابل فهم خواهد بود. از آن‌ها برای فرهنگ گذشته خود افتخار ترسیم خواهیم کرد؛ افتخاری که ما را متحد خواهد کرد» (پنتون زرخ، ش ۴۹: ۴۳)؛ سیاستی که زبان پشتو را هم‌پایه زبان فارسی، به‌عنوان زبان ملی و رسمی، درآورد؛ موضوعی که بحث‌هایی را میان فارسی‌زبانان و پشتوزبانان، در افغانستان و خارج آن، به‌ویژه در ایران باعث شد (افشار یزدی، ۱۳۵۹: ۱۹۱-۱۹۷).

در مورد استفاده زبان فارسی در افغانستان، روزنامه *حبل‌المتین* با اخطار به حکومت افغانستان از تأثیرات فاجعه‌باری که تحمیل یک زبان ملی مصنوعی دارد و ممکن است به اتحاد ملی افغانستان و ایران صدمه بزند، بهترین دفاع را انجام داد. این روزنامه نوشت پشتو زبان اقلیتی از مردم افغانستان است؛ در حالی که زبان اکثریت، فارسی است. *حبل‌المتین* پیشنهاد کرد به جای اینکه هر کسی در افغانستان مجبور شود پشتو یاد بگیرد، دولت باید اعضای قبایل پشتون را تشویق کند تا فارسی یاد بگیرند و به این ترتیب در خزانه فرهنگی ایران شریک شود و از آن بهره ببرد. برای قرار دادن زبان پشتو به عنوان زبان رسمی افغانستان، باید افغان‌ها را جدا از همسایه‌های آن‌ها در نظر گرفت و آن‌ها را از زبان ادبی و علمی خود جدا کرد (ش ۱۷، ۱۳۱۰: ۳-۵).

نهادینه شدن تحصیل پشتو در همه مدارس افغانستان و تهیه و توزیع متون پشتو، دل‌مشغولی عمده وزارت آموزش و پرورش افغانستان در این دوران بود؛ حتی در سال ۱۳۱۶ش / ۱۹۳۷م به منظور مطلوب قلمداد کردن الفبای لاتین برای پشتو، از ممنوعیت استفاده از الفبای زبان فارسی سخن گفته می‌شد (*آیینۀ عرفان*، ش ۱۹: ۸۳).

در دوران نخست‌وزیری داوودخان و بعدها که در سال ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۴م به عنوان اولین رئیس‌جمهور افغانستان قدرت را در دست گرفت، سیاست پشتون‌گرایی به شدت ادامه داشت؛ به ویژه در موضوع پشتونستان بزرگ و آرمانی مورد نظر او و ناسیونالیست‌های افغان، مطبوعات وابسته به دولت با درج مقالاتی دولت را در این مورد به فعالیت‌های دیپلماتیک و فرهنگی افزون‌تری تشویق می‌کردند. با حمایت حکومت محمدرضا پهلوی از مواضع سیاسی دولت پاکستان در موضوع یادشده، ضمن دوری‌گزینی داوودخان از ایران و محدود شدن فعالیت‌های فرهنگی - ادبی ایران در افغانستان، برخی جراید افغانستان، مواضع دولت مردان سیاسی ایران را دخالت در امور داخلی افغانستان و مخالفت با آزادی پشتون‌های ساکن در پاکستان تفسیر کردند (*کابل*، ش ۶۸۱: ۲۱-۲۶)، و در کنار آن فرهنگستان زبان و ادب فارسی در ایران را مورد هجوم قرار دادند و از مواضع فرهنگستان زبان پشتو (پشتو تولنه) حمایت کردند. در یکی از این مقالات آمده است: «جای بسی شگفتی است که ایرانی‌ها، خود، در مقام پاک‌سازی زبان فارسی از کلمات و واژگان

بیگانه و به‌ویژه زبان عربی، هر کار خواسته می‌کنند؛ اما از حقوق طبیعی مردم افغان که بسیار روزگار مهد تمدن و تفکر بوده، در زمینه احیای زبان نیاکان، انتقاد به‌عمل می‌آورند» (جمهوریت و عرفان، ش ۱۵: ۲۷).

۴. تبلیغات ضد ایرانی در مطبوعات افغانستان

پس از موضع‌گیری ضدایرانی امان‌الله‌شاه، برخی روزنامه‌ها و رسانه‌های آن کشور، مطالبی را علیه ملت و حکومت ایران درج کردند. در این میان باید به تحریک برخی عناصر افغان مخالف روابط سیاسی با ایران، مانند محمود طرزی و نقش پیدا و مؤثر عوامل بیگانه به‌ویژه تحریکات جنرال کنسول روس در افغانستان و قدرت‌یابی طرفداران سیاست‌های ترکیه در آن کشور اشاره کرد.

روزنامه *اتفاق اسلام* در شماره ۴۵ خود در مقاله‌ای با عنوان «کشف اسرار مهمه از افغانستان یا از ایران» به بهانه مندرجات مقاله‌های مجله *ستاره جهان* با امضای رحیم‌زاده صفوی حملات فراوان و خشم‌برانگیزی نسبت به ایرانیان و مأموران دولت درج کرده بود (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۸، سند ۲۹).

باقر کاظمی، سفیر وقت ایران در افغانستان، با فراخواندن غلام‌سرورخان، مدیر روزنامه یادشده، علاوه بر مذاکره با نامبرده مراتب اعتراض خود را به وی اعلام داشت.

برخی دولت‌مردان افغانستان، ضمن ابراز تأسف از این پیشامد، از مندرجات برخی روزنامه‌های کشور ایران مانند روزنامه *بهار* مشهد راجع به تاریخچه بربرها، و یا مقاله‌های رحیم‌زاده صفوی در *ستاره جهان* اظهار گلایه کرده بودند. باقر کاظمی براساس اسناد وزارت امور خارجه یادآور می‌شود: «غلام‌سرورخان، مدیر روزنامه که جوانی نسبتاً مطلع و پرشور است، چندی است به سبک کمونیسم وارد و به این واسطه با ژنرال قونسول‌گری شوروی روابط زیادی حاصل کرده است». سفیر ایران در ادامه همین نامه به دولت متبوعش یادآور می‌شود: «با پایان سلطنت امان‌الله و قدرت‌یابی نادرخان، طرفداران سیاست ترک و روس در کابل قوت یافته و یکی از اقدامات آن‌ها از بین بردن نفوذ ایران در افغانستان و در هرات بوده و در محافل و مجالس خود از هیچ قسم اعتراضی خودداری ندارند» (اسناد

وزارت امور خارجه، ۱۳۰۸، سند ۹). دستگاه سیاست خارجی ایران نتوانست افغان‌ها را وادار به عذرخواهی کند و روزنامه جهان اسلام از مواضع خود که در واقع می‌توان آن را موضع‌گیری حکومت افغانستان علیه ایران دانست، عقب‌نشینی نکرد (همان، سند ۲۱۱).

هم‌زمان روزنامه موسوم به افغانستان که در لاهور چاپ می‌شد، در شماره دوم خود (۱۷ اوت ۱۹۲۹م) نامه‌ای از یک شهروند هراتی را با عنوان «مهم‌ترین موضوعی که فکر اولیای امور اینجا [هرات] را به خود مشغول داشته» درج کرد. در این مکتوب چنین آمده است:

ایرانی‌ها به جای اظهار احساسات و برادری و همراهی، به تقلید از سیاست اروپایی می‌خواهند دولت خود را به استعمار هرات تشویق کنند. هرات و هراتی‌ها نمی‌خواهند یوغ حکومت شیعی و اجنبی ایران را قبول کنند. این مسئله دال بر بدخواهی یک فرقه استعمارطلب و بیگانه‌جوی ایرانی است (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۸، سند ۴۰).

کاظمی، سفیر ایران در افغانستان، ضمن ارسال روزنامه مزبور تذکر داده است چنانچه مقتضی است به جراید تهران دستور داده شود که مندرجات آن روزنامه را تکذیب و توضیح لازم دایر به سیاست دولت افغانستان را بدهند (همان‌جا).

به نظر می‌رسد علاوه بر نقش برخی کنشگران سیاسی افغان، مانند محمود طرزی و هم‌سگالان او در انزواگزینی از حکومت ایران و تأثیر انکارناپذیر دولت‌های بیگانه در این مسئله، باید به نقش برخی روزنامه‌ها و رسانه‌های ایرانی و اتخاذ مواضع ضدایرانی حاکم بر مطبوعات افغانستان نیز اشاره کرد. چاپ تصاویر کشف حجاب ملکه ثریا، همسر پادشاه افغانستان، و دختر محمود طرزی در مجلات کوشش ایران و ستاره ایران، علاوه بر احساس ناراضی‌نزد خاندان سلطنت، نایره خشم مخالفان سیاست‌های داخلی و خارجی امان‌الله‌شاه را شعله‌ورتر و آن‌ها را بر عزل شاه افغان استوارتر کرد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۲۷).

در این زمان، به دلیل آنچه دیدگاه‌های نوظهور امان‌الله‌شاه و وزیر امور خارجه‌اش، محمود طرزی، خوانده می‌شد، تحرکاتی از جانب گروه‌های اپوزیسیون علیه حکومت او تدارک دیده می‌شد. چاپ تصاویر ملکه افغانستان در روزنامه‌های ایران، بی‌تردید علاوه بر تقویت جبهه مخالفان حکومت و ایجاد بهانه‌ای دیگر به دست گروه‌های معارض حکومت،

سبب شد تا مطبوعات وابسته به دولت افغانستان مطالبی علیه حکومت و ملت ایران منتشر کنند؛ مسئله‌ای که بعدها برخی از رسانه‌های نوشتاری افغانستان آن را در موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و مذهبی پی گرفتند و در دامن زدن به اختلافات گذشته و ایجاد بسترهای واگرایی به ایفای نقش پرداختند.

۵. چالش فرهنگی ایران و افغانستان در دوران پهلوی اول

دولت‌های ایران و افغانستان در تداوم سیاست‌های خود در حوزه مسائل فرهنگی که بیشترین مشترکات تاریخی دو کشور را، از نژاد و تبار تا زبان و دین، شامل می‌شد، استراتژی معطوف به هم‌گرایی را دنبال نمی‌کردند. با آنکه در اواخر دوره قاجاریه و اوایل حکومت پهلوی اول بسیاری از نیازهای فرهنگی افغانستان را، از تهیه کتاب‌ها و جزوه‌های آموزشی گرفته تا تدریس استادان و معلمان، عمدتاً دولت ایران برطرف می‌کرد (استاد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۴، سند ۱۹)، به تدریج دولت مردان افغان متأثر از جریانات نوخواهی و تبلیغات عناصر دیگراندیش و رهبران متنفذ دینی به همراه دخالت‌های گسترده کشورهای دیگر به‌ویژه ترکیه راه دیگری در پیش گرفتند. افغان‌ها به تدریج به حذف و تحدید نیروهای فرهنگی ایران در افغانستان پرداختند و با استخدام معلمان ترک، به جدایی خود از حوزه فرهنگی ایران دامن زدند.

سیدمهدی فرخ، سفیر ایران در افغانستان، خطاب به وزارت امور خارجه می‌نویسد:

هرروزه دسته‌دسته مستخدمین طبی و نظامی و فنی از آنقوره استخدام و وارد کابل می‌شوند. اولاً تعصب مذهبی افغان‌ها و موضوع شیعه و سنی است که این‌ها به ترک‌ها بیشتر مایل هستند. ثانیاً به واسطه هم‌سرحد بودن با ایران و پروگاندی‌هایی که ترک‌ها انجام می‌دهند. دولت ترک در اعزام مستخدمین ساعی و جاهد است (همان، ۱۳۰۶، سند ۵۸).

به‌علاوه دولت افغانستان در دوران حکومت محمدنادرشاه در سال ۱۳۱۰ش / ۱۹۳۱م اقدام به تأسیس انجمن ادبی کابل کرد و سپس در سال ۱۳۱۱ش / ۱۹۳۱م با ایجاد انجمن ادبی هرات و قندهار، تلاش کرد تا این انجمن‌ها در مورد زبان افغانی و تدوین لغات این

زبان همراه با روشن ساختن تاریخ مشاهیر رجال و مفاخر گذشته اهتمام ورزند (کابل، س ۳، ش ۶: ۴۷).

این اقدام دولت افغانستان باعث شد تا محققان افغان بدون توجه به حقایق تاریخی، با قلب و تحریف رویدادها صورت دیگری از تاریخ به دست دهند. از دید این محققان، مانند میرغلام محمد غبار، سیدقاسم رشتیا و امثال آنها، افغانستان سرزمینی است با سابقه تاریخی، سیاسی و فرهنگی مستقل از سرزمین‌های مجاور. مهم‌ترین ویژگی این دسته از مورخان و پژوهشگران، دولتی بودن آنها بود. بسترشناسی فرهنگی تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد که تجددگرایی، به عنوان یک جهان‌بینی، مانند سایر نقاط دنیا در افغانستان نیز مطرح شد. یکی از پیامدهای مدرنیسم، اشاعه ایده ناسیونالیسم بود که در افغانستان به دلیل وجود زمینه‌های سنتی مورد استقبال واقع شد.

با چنین رویکردی است که در دوره حکومت پهلوی، مورخان، محققان و متولیان امور فرهنگی در افغانستان تا حد امکان در تلاش‌هایی هدفمند و متأثر از فضای سیاسی آن کشور و تبلیغات بیگانگان به مرزبندی‌های تازه‌ای با ایران پرداختند. نویسندگان افغان به شکلی افراطی به مصادره گذشته ادبی و تاریخی ایران پرداختند. سرورخان گویا طی سلسله‌مقالاتی با عنوان «شعراى افغانستان»، عنصری بلخی را ملوک‌الشعراى افغانستان در قرن پنجم هجری/ دوازدهم میلادی و مداح سلطان محمود غزنوی زابلی افغانی معرفی کرد (همان، س ۲، ش ۱: ۴۱) و در ادامه، شهید بلخی، ابوسعید ابوالخیر، فرخی سیستانی، ابومنصور هروی، ابوالحسن سجستانی، فردوسی، خیام، عطار، رشید و طواط و بسیاری دیگر از مفاخر ادبی را یک‌سره متعلق به افغانستان دانست (همان، شماره‌های مختلف). همچنین، شخصی به نام امین‌الله خان طی نوشتار مفصلی با عنوان «مشاهیر حربی افغانستان» ابومسلم را با لقب «مروزی» قائد سیاسی افغانستان دانست. از طاهر ذوالیمینین با عنوان طاهر فوشنجی هراتی، نخستین دلاور نظامی و سپهسالار افغانستان که در راه آزادی افغانستان با دستگاه خلافت عباسی در آویخت، نام برد و او را سرسلسله شاهان طاهریه افغانستان دانست (همان، س ۳، ش ۵: ۷۴-۷۲). همین نویسنده، خاندان صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان،

خوارزمشاهیان و تیموریان را حکومت‌گران بزرگ افغانی دانست و از امیرعلیشیرنویبی با عنوان وزیر معروف افغانستان نام برد. (همان، ش ۱۲: ۷۱-۸۸).

سید قاسم رشتیا نیز در مقاله‌ای با عنوان «آثار عتیقه افغانستان» می‌نویسد:

هیچ مملکتی به اندازه افغانستان، عبور ملل مختلف را از خاک خود ندیده و هیچ خطه‌ای مثل آن حاکمیت اربابان متعدد را برداشت نکرده است. آشوری‌ها، مادی‌ها، ایرانی‌ها، یونانی‌ها، پارت‌ها، کوشانی‌ها، مجارها، ترک‌ها، اعراب و مغول‌ها، افغانستان را استیلا کرده و چون اهمیت سوق‌الجیشی آن را درک کرده‌اند، در آنجا منزل گرفتند (همان، س ۳، ش ۱: ۴۱).

اگر دیدگاه نویسندگان مجله کابل، ارگان انجمن ادبی کابل و حکومت افغانستان درباره ایران و ایرانیان دانسته شود و در کنار آن به اخراج معلمان ایرانی تا استخدام پزشکان، نظامیان و معلمان ترک توجه شود، می‌توان جریان‌های مداخله‌گر در موضوع واگرایی فرهنگی میان دو کشور را بهتر درک کرد. سفارت ایران در کابل به وزارت امور خارجه اعلام می‌کند:

حکومت فعلی افغانستان مثل سابق شروع کرده است. مستخدمین از ترکیه برای خودش آورده، گذشته از دکتر رفقی‌بیک، دکتر فوادبیک، طیب سفارت ترکیه، طیب رسمی افغان‌هاست. معلوم می‌شود افغان‌ها همیشه از دولت ایران اندیشه دارند؛ درحالی که مستخدمین ایرانی از حیث زبان و سایر جهات بهتر به درد آن‌ها می‌خورند (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۱۱، سند ۹۱۴).

دولت افغانستان تداوم برنامه‌ها و ایده‌های سیاسی خود را مرهون اتکا به دولت‌های سنی‌مذهب مورد تأیید علمای افغان به‌ویژه ترکیه (مجددی، ۱۳۸۷: ۱۵۹) می‌دانست. بعلاوه دستورات مؤکد «جمعیت‌العلمای حنفی»، به‌عنوان مهم‌ترین مرکز تصمیم‌گیری‌های مذهبی افغانستان، در این میان نقشی مهم ایفا می‌کرد (کابل، س ۳، ش ۶: ۴۱). بنابراین، دولت افغانستان و کارگزاران فرهنگی آن در موضوع روابط و تبادلات فرهنگی با ایران مواضعی غیردوستانه در پیش گرفته بودند.

خلعتبری، سفیر ایران در کابل، خطاب به وزارت امور خارجه یادآور می‌شود: «سوءظن افغان‌ها در مورد دولت ایران کاملاً بی‌مورد است؛ بلکه برعکس، دولت ایران همیشه طالب ترقی و تعالی دولت افغانستان است و از هیچ کمکی دریغ نخواهد کرد. توقع است ایرانی‌ها استخدام شوند که رجحان دارند به اتباع ترک» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۱۲، سند ۷۷). افغان‌ها، همچنان که در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی با ایرانیان سرگران بودند، در این زمینه نیز چندان تمایلی به افزایش روابط فرهنگی با ایران نداشتند و چنان‌که اشاره شد با اقداماتی یک‌سویه و تقریباً ضدایرانی که در آن رد تحریکات خارجی و مداخلات بیگانگان و عناصر قدرتمند صاحب‌نفوذ در شاکله قدرت سیاسی دیده می‌شد، فاصله خود را با ایران افزایش می‌دادند.

۶. واگرایی فرهنگی در دوران پهلوی دوم

در دوران پهلوی دوم، حکومت افغانستان در دوره پادشاهی محمدظاهرشاه در سال ۱۳۲۲ش / ۱۹۴۳م انجمن تاریخ را به وجود آورد (نقوی، ۱۳۴۹: ۸۰)؛ حرکتی برای تحقق آرمان پشتون‌گرایی و تداوم هدف پشتو تولنه (فرهنگستان زبان و ادبیات پشتو). انجمن تاریخ به نوشته میرمحمدصادق فرهنگ «کار تدوین تاریخ افغانستان را به پیروی از نظریه ناسیونالیسم نژادی به دست گرفت» (۱۳۹۰: ۶۵۲).

در سال ۱۳۲۲ش / ۱۹۴۳م، سمیعی، سفیر ایران در افغانستان، با حضور در فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی در تهران از حکومت درخواست کرد تا اقداماتی برای افزایش ارتباطات فرهنگی میان دو کشور صورت پذیرد (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۲۲، سند ۱۸)؛ موضوعی که به دلیل عدم اقبال افغان‌ها راه به جایی نبرد. در سال ۱۳۲۴ش / ۱۹۴۵م، محمود افشار یزدی (۱۳۲۴: ۳۸۰) در نوشته‌ای ساکنان افغانستان، تاجیک و کردهای تابع دولت ترکیه را از تبار ایرانی دانست. انعکاس این مقاله در افغانستان با خشم و اعتراض افغان‌ها مواجه شد. آن‌ها اعتقاد داشتند «مقاله دکتر افشار به خاطر اهمیت محتوای آن قابل مطالعه است. ما دکتر افشار را بسیار کم می‌شناسیم؛ ولی این شناختن هم مهم نیست. در ایران او طرفدار شدید ایرانیسم است» (کابل، ش ۱۰: ۳۸).

پافشاری افغان‌ها در توسعه و نهادینه شدن زبان پشتو در جامعه افغانستان و تلاش‌های نخبگان فرهنگی ایران در طی این سال‌ها چندان مؤثر واقع نشد. سماجت افغان‌ها چنان تداوم یافت که در سال ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۳م دانشگاه مشهد در برنامه تحصیلی دانشجویان خود تدریس زبان و ادبیات پشتو را گنجانده و علاوه بر آن رادیو تهران، روزانه به زبان پشتو برنامه پخش می‌کرد (اطلاعات، ۲۴).

مسافرت برخی استادان، شخصیت‌های فرهنگی و سیاسیون دو کشور، با آنکه در قیاس با دوران پهلوی اول افزایش قابل‌اعتنایی یافت، با این حال این افزایش را نمی‌توان به معنای هم‌گرایی در ابعاد فرهنگی تحلیل کرد؛ زیرا در بسیاری از این بازدیدها، مقامات افغان همواره خواهان جلب کمک‌های مادی دولت ایران به منظور حل مشکلات موجود خود بودند؛ چنان‌که در سال ۱۳۳۷ش / ۱۹۵۸م در دیدار حسین داودی، سفیر ایران در افغانستان، با وزیر تعلیم و تربیت آن کشور، حکومت افغانستان خواهان دریافت کمک‌های مالی از ایران برای احداث مدارس و تهیه ملزومات آموزشی بود.

به نظر می‌رسد آنچه باعث شد تا مسافرت شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی افزایش یابد، نیاز دولت افغانستان به کمک‌های مالی ایران برای ارتقای کمی و کیفی فضاها و تعلیمی و آموزشی افغانستان و احتیاج دولت ایران به حل مسأله آمیز حقایق هیرمند بود.

از نکات مهم دیگر در حوزه روابط فرهنگی باید به انتقاد گاه‌وبیگاه مقامات سیاسی و فرهنگی افغانستان به مقامات ایرانی در دوران پهلوی دوم در مورد مطالب مندرج در کتاب‌های درسی به‌ویژه کتاب‌های تاریخی اشاره کرد؛ چنان‌که با شکایت دولت افغانستان در مورد عبارات و تصاویر برخی از کتاب‌های درسی ایران، علی‌سپهلی، نخست‌وزیر ایران، دستور داد تا موضوع بررسی شود (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۲۲، سند ۱۲۷).

افغان‌ها بنابه دلایل سیاسی، اجتماعی و مذهبی، مایل نبودند تا کتاب‌های چاپ‌شده در ایران در مراکز علمی و آموزشی آن‌ها تدریس شود؛ زیرا مواردی از مندرجات این‌گونه کتاب‌ها را برخلاف آمال ناسیونالیستی خود قلمداد می‌کردند.

در شرایطی که افغان‌ها به مصادره رویدادها و شخصیت‌های تاریخی ایران می‌پرداختند، کمال هدایت، سفیر ایران در افغانستان، در سال ۱۳۲۷ش / ۱۹۴۸م به وزیر معارف افغانستان

پیشنهاد اهدای کتاب را از جانب دولت ایران اعلام داشت؛ اما وزیر افغان از پذیرش این پیشنهاد خودداری کرد (همان، ۱۳۲۷، سند ۳۱).

افغان‌ها در بیشتر مواقع به کتاب‌های ارسالی از ایران، از منظر توهم توطئه می‌نگریستند؛ چنان‌که در سال ۱۳۳۴ش / ۱۹۵۵م، مسئولان اداره پست افغانستان کتاب‌های ارسالی دانشگاه تهران برای استفاده در کتاب‌خانه سفارت ایران در کابل را سانسور کردند. این عمل که برخلاف مقررات بین‌المللی بود، دولت ایران را واداشت تا از مقامات افغان توضیح بخواهد (همان، ۱۳۳۴، سند ۱۲۴). وزارت خارجه افغانستان این عمل را مخالف مقررات پستی ندانست و اعلام داشت این کار در مورد بسته‌های پست سرباز همواره انجام می‌شود (همان، سند ۱۲۵).

بدین ترتیب، روابط فرهنگی ایران و افغانستان که در بسیاری موارد تابعی از سطح روابط سیاسی و اقتصادی بود، با وجود همه اشتراکات دو دولت، همچون سایر حوزه‌ها رشد قابل‌اعتنایی نداشت.

۷. نتیجه

می‌توان چنین نتیجه گرفت که نیروهای متنفذ اهل سنت در افغانستان، برخی ایدئولوگ‌های سیاسی و نواندیشان ناسیونالیست آن کشور، هویت نوین جامعه افغان را بر مبنای ایدئولوژی و باور اعتقادی متمایز بنا کرده بودند و در این راه از حمایت برخی دولت‌های سنی منطقه، مانند ترکیه، به‌عنوان الگوی سیاسی خود، برخوردار بودند.

سیاست و تفکر پشتون‌نیم حاکم بر ایده‌های رهبران سیاسی افغانستان که مقارن با قدرت‌یابی احمدخان ابدالی آغاز شده بود، در دوران جانشینان او و به‌دلیل آشنایی افزون‌تر افغان‌ها با پدیده‌های مدرنیته شدت و شور بیشتری یافت. پشتون‌گرایی نیز ایده‌ای بود که ناسیونالیست‌های افغان به‌عنوان یکی از وجوه تفارق خود با ایران و برای دست‌یابی به هویتی متمایز دنبال می‌کردند.

جدایی از بافت کهن تاریخی و نادیده‌انگاشتن تاریخ مشترک گذشته می‌توانست مرزهای سیاسی، اعتقادی و فرهنگی افغانستان را با ایران متمایز کند. پشتون‌گرایی فرهنگی

و تبلیغات گسترده در این مورد همچون سایر موارد ذکر شده، نمی‌توانست از شائبه دخالت دولت‌های مسلمان منطقه مانند ترکیه و کشورهای فرامنطقه مانند بریتانیا برکنار باشد. اشتیاق رهبران سیاسی و برخی روشنفکران افغان به دولت ترکیه تا بدان پایه بود که درصدد برآمدن زبان ترکی را زبان دوم این کشور و در واقع آلت‌رناتیو زبان فارسی و مقابله با حکومت ایران قرار دهند.

پشتونیزه کردن افغانستان با تغییر زبان نوشتاری بسیاری از مطبوعات افغانستان و با تأسیس فرهنگستان زبان پشتو- پشتو تولنه- و با پشتیبانی برخی نوگرایان وابسته به حکومت افغانستان مانند محمود طرزی تداوم یافت.

در دوران حکومت پهلوی بسیاری از روشنفکران، محققان و مورخان افغان متأثر از فضای سیاسی کشور خود و تبلیغات دولت‌های بیگانه علاوه بر آنکه به مرزبندی‌های فرهنگی با ایران پرداختند، بسیاری از مشاهیر فرهنگی ایران را به صورتی افراطی به نام افغانستان مصادره کردند. تلاش‌های حکومت ایران در نزدیکی به افغانستان در قالب تبادل استاد و دانشجوی و ارسال کتاب به افغانستان، گرچه شرایط عنادورزانه گذشته را تا حدودی فرونشاند، نتوانست رشته‌های گسسته فرهنگی را به یکدیگر متصل سازد. به نظر می‌رسد رهبران سیاسی، روشنفکران و دخالت‌های خارجی که هم‌گرایی و اتحاد ایران و افغانستان را منافی منافع خود می‌دانستند، مهم‌ترین نقش را در این زمینه ایفا کرده‌اند.

منابع

- آیینۀ عرفان (۱۳۱۶). ش ۱۹.
- اسناد وزارت امور خارجه (۱۳۰۴). کارتن ۲۶. پرونده ۶۳. سند ۱۹.
- _____ (۱۳۰۶). کارتن ۱۹. پرونده ۱۳۹. سند ۵۸.
- _____ (۱۳۰۸). کارتن ۲۹. پرونده ۳. سند ۷۴.
- _____ (۱۳۰۸). کارتن ۴۹. پرونده ۱۶. سند ۷.
- _____ (۱۳۰۸). کارتن ۲۹. پرونده ۴۱. سند ۲۹.

- _____ (۱۳۰۸). کارت‌ن ۲۲. پرونده ۶۰. سند ۹.
- _____ (۱۳۰۸). کارت‌ن ۲۳. پرونده ۴۰. سند ۲۱۱.
- _____ (۱۳۰۸). کارت‌ن ۱۶. پرونده ۶۳. سند ۴۰.
- _____ (۱۳۱۰). کارت‌ن ۲۶. پرونده ۹. سند ۱۲۱.
- _____ (۱۳۱۱). کارت‌ن ۵۷. پرونده ۲۶. سند ۹۱۴.
- _____ (۱۳۱۲). کارت‌ن ۵۶. پرونده ۵۲. سند ۷۷.
- _____ (۱۳۲۲). کارت‌ن ۲۳. پرونده ۴۸. سند ۱۲۷.
- _____ (۱۳۲۲). کارت‌ن ۳۲. پرونده ۴۸. سند ۱۸.
- _____ (۱۳۲۷). کارت‌ن ۷. پرونده ۲۹. سند ۳۱.
- **اطلاعات** (۱۳۵۴). ۱۷ اردیبهشت.
- افشار یزدی، محمود (۱۳۲۴). «ایران و افغانستان». **آینده**. س ۳. ش ۷.
- _____ (۱۳۵۹). **افغان نامه**. ج ۲. تهران: موقوفات محمود افشار یزدی.
- **پنتون زغ** (۱۳۱۱). ش ۴۹.
- **پنتبون زغ** (۱۳۲۹). ش ۱۳۴.
- توال، فرانسوا (۱۳۸۳). **ژئوپولیتیک شیعه**. ترجمه کتابیون باصر. تهران: ویستار.
- **جمهوریت و عرفان** (۱۳۵۳). ش ۱۵.
- **حبل‌المتین** (۱۳۱۰). ش ۱۷.
- زابلی، عبدالمجید (۱۳۸۰). **یادداشت‌های عبدالمجید زابلی**. بی‌جا. بی‌نا.
- طالب قندهاری، محمدحسین (۱۳۶۲). **نگاهی به دیروز و امروز افغانستان**. قم: کانون مهاجر.
- غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۸۹). **افغانستان در مسیر تاریخ**. ج ۲. تهران: عرفان.
- فرهنگ، میرمحمدصادق (۱۳۹۰). **افغانستان در پنج قرن اخیر**. تهران: عرفان.

- کابل (۱۳۱۲). س. ۳. ش. ۶.
- _____ (۱۳۱۲). س. ۲. ش. ۱.
- _____ (۱۳۱۲). س. ۳. ش. ۵.
- _____ (۱۳۱۲). ش. ۱۲.
- _____ (۱۳۱۳). س. ۳. ش. ۱.
- _____ (۱۳۲۴). ش. ۱۰.
- _____ (۱۳۵۳). ش. ۶۸۱.
- گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸). **ظهور افغانستان نوین**. ترجمه علی عالمی کرمانی. تهران: عرفان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲). **جامعه‌شناسی**. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- مجددی، عبدالحق (۱۳۸۷). **از امیر کبیر تا رهبر کبیر**. کابل: میوند.
- نقوی، شهریار (۱۳۴۹). «انجمن تاریخ افغانستان». **وحید**. ش. ۸۵.
- Gellner, E. (1983). *Nationalism*. London. Widen Field and Nicolson.
- Hobsbawm, E.J. (1990). *Nations and Nationalism since 1978*. Cambridge university press.